

کارگران تاکستان

¹For the kingdom of heaven is like unto a man that is an householder, which went out early in the morning to hire labourers into his vineyard.²And when he had agreed with the labourers for a penny a day, he sent them into his vineyard.³And he went out about the third hour, and saw others standing idle in the marketplace,⁴And said unto them; Go ye also into the vineyard, and whatsoever is right I will give you. And they went their way.⁵Again he went out about the sixth and ninth hour, and did likewise.⁶And about the eleventh hour he went out, and found others standing idle, and saith unto them, Why stand ye here all the day idle?⁷They say unto him, Because no man hath hired us. He saith unto them, Go ye also into the vineyard; and whatsoever is right, that shall ye receive.⁸So when even was come, the lord of the vineyard saith unto his steward, Call the labourers, and give them their hire, beginning from the last unto the first.⁹And when they came that were hired about the eleventh hour, they received every man a penny.¹⁰But when the first came, they supposed that they should have received more; and they likewise received every man a penny.¹¹And when they had received it, they murmured against the goodman of the house,¹²Saying, These last have wrought but one hour, and thou hast made them equal unto us, which have borne the burden and heat of the day.¹³But he answered one of them, and said, Friend, I do thee no wrong: didst not thou agree with me for a penny?¹⁴Take that thine is, and go thy way: I will give unto this last, even as unto thee.¹⁵Is it not lawful for me

¹زیرا ملکوت آسمان صاحب خانه‌ای را ماند که بامدادان بیرون رفت تا غَمَله بجهت تاکستان خود به مزد بگیرد.²پس با عمله، روزی یک دینار قرار داده، ایشان را به تاکستان خود فرستاد.³و قریب به ساعت سوم بیرون رفته، بعضی دیگر را در بازار بیکار ایستاده دید.⁴ایشان را نیز گفت: شما هم به تاکستان بروید و آنچه حقّ شما است به شما می‌دهم. پس رفتند.⁵باز قریب به ساعت ششم و نهم رفته، همچنین کرد.⁶و قریب به ساعت یازدهم رفته، چند نفر دیگر بیکار ایستاده یافت. ایشان را گفت: از بهر چه تمامی روز در اینجا بیکار ایستاده‌اید؟ گفتندش، هیچ کس ما را به مزد نگرفت. بدیشان گفت، شما نیز به تاکستان بروید و حقّ خویش را خواهید یافت.⁸و چون وقت شام رسید، صاحب تاکستان به ناظر خود گفت: مزدوران را طلبیده، از آخرین گرفته تا اولین مزد ایشان را ادا کن.⁹پس یازده ساعتیان آمده، هر نفری دیناری یافتند.¹⁰و اولین آمده، گمان بردند که بیشتر خواهند یافت. ولی ایشان نیز هر نفری دیناری یافتند.¹¹اما چون گرفتند، به صاحب خانه شکایت نموده،¹²گفتند که: این آخرین، یک ساعت کار کردند و ایشان را با ما که متحمل سختی و حرارت روز گردیده‌ایم مساوی ساخته‌ای؟¹³او در جواب یکی از ایشان گفت: ای رفیق، بر تو ظلمی نکردم. مگر به دیناری با من قرار ندادی؟¹⁴حقّ خود را گرفته برو. می‌خواهم بدین آخری مثل تو دهم.¹⁵آیا مرا جایز نیست که از مال خود آنچه خواهم بکنم؟ مگر چشم تو بد است از آن رو که من نیکو هستم؟¹⁶بنابراین اولین آخرین و آخرین اولین خواهند شد، زیرا خوانده شدگان بسیارند و برگزیدگان کم.

دومین پیشگوی دربارهٔ مرگ و قیام عیسی

¹⁷و چون عیسی به اورشلیم می‌رفت، دوازده شاگرد خود را در اثنای راه به خلوت طلبیده بدیشان گفت:¹⁸اینک، به سوی اورشلیم می‌رویم و پسر انسان به رؤسای گهته و کاتبان تسلیم کرده خواهد شد و حکم قتل او را خواهند داد،¹⁹و او را به امت‌ها خواهند سپرد تا او را استهزا کنند و تازیانه زنند و مصلوب نمایند و در روز سوم خواهد برخاست.

to do what I will with mine own? Is thine eye evil, because I am good?¹⁶ So the last shall be first, and the first last: for many be called, but few chosen.¹⁷ And Jesus going up to Jerusalem took the twelve disciples apart in the way, and said unto them,¹⁸ Behold, we go up to Jerusalem; and the Son of man shall be betrayed unto the chief priests and unto the scribes, and they shall condemn him to death,¹⁹ And shall deliver him to the Gentiles to mock, and to scourge, and to crucify him: and the third day he shall rise again.²⁰ Then came to him the mother of Zebedee's children with her sons, worshipping him, and desiring a certain thing of him.²¹ And he said unto her, What wilt thou? She saith unto him, Grant that these my two sons may sit, the one on thy right hand, and the other on the left, in thy kingdom.²² But Jesus answered and said, Ye know not what ye ask. Are ye able to drink of the cup that I shall drink of, and to be baptized with the baptism that I am baptized with? They say unto him, We are able.²³ And he saith unto them, Ye shall drink indeed of my cup, and be baptized with the baptism that I am baptized with: but to sit on my right hand, and on my left, is not mine to give, but it shall be given to them for whom it is prepared of my Father.²⁴ And when the ten heard it, they were moved with indignation against the two brethren.²⁵ But Jesus called them unto him, and said, Ye know that the princes of the Gentiles exercise dominion over them, and they that are great exercise authority upon them.²⁶ But it shall not be so among you: but whosoever will be great among you, let him be your

خدمت کردن بجای ریاست

²⁰ آنگاه مادر دو پسر زیدی با پسران خود نزد وی آمده و پرستش نموده، از او چیزی درخواست کرد.²¹ بدو گفت: چه خواهش داری؟ گفت: بفرما تا این دو پسر من در ملکوت تو، یکی بر دست راست و دیگری بر دست چپ تو بنشینند.²² عیسی در جواب گفت: نمی دانید چه می خواهید. آیا می توانید از آن کاسهای که من می نوشم، بنوشید و تعمیدی را که من می یابم، بیابید؟ بدو گفتند: می توانیم.²³ ایشان را گفت: البته از کاسه من خواهید نوشید و تعمیدی را که من می یابم، خواهید یافت. لیکن نشستن به دست راست و چپ من، از آن من نیست که بدهم، مگر به کسانی که از جانب پدرم برای ایشان مهیا شده است.²⁴ اما چون آن ده شاگرد شنیدند، بر آن دو برادر به دل رنجیدند.²⁵ عیسی ایشان را پیش طلبیده، گفت: آگاه هستید که حگام امت ها بر ایشان سروری می کنند و رؤسا بر ایشان مسلطند.²⁶ لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هر که در میان شما می خواهد بزرگ گردد، خادم شما باشد.²⁷ و هر که می خواهد در میان شما مقدم بود، غلام شما باشد.²⁸ چنانکه پسر انسان نیامد تا مخدوم شود، بلکه تا خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد.

شفای دو کور توسط عیسی

²⁹ و هنگامی که از آریحا بیرون می رفتند، گروهی بسیار از عقب او می آمدند.³⁰ که ناگاه دو مرد کور کنار راه نشسته، چون شنیدند که عیسی در گذر است، فریاد کرده، گفتند: خداوند، پسر داود، بر ما ترحم کن!³¹ و هر چند خلق ایشانرا نهیب می دادند که خاموش شوند، بیشتر فریادکنان می گفتند: خداوند، پسر داود، بر ما ترحم فرما!³² پس عیسی ایستاده، به آواز بلند گفت: چه می خواهید برای شما کنم؟³³ به وی گفتند: خداوند، اینکه چشمان ما باز گردد!³⁴ پس عیسی ترحم نموده، چشمان ایشان را لمس نمود که در ساعت بینا گشته، از عقب او روانه شدند.

minister;²⁷ And whosoever will be chief among you, let him be your servant:²⁸ Even as the Son of man came not to be ministered unto, but to minister, and to give his life a ransom for many.²⁹ And as they departed from Jericho, a great multitude followed him.³⁰ And, behold, two blind men sitting by the way side, when they heard that Jesus passed by, cried out, saying, Have mercy on us, O Lord, thou Son of David.³¹ And the multitude rebuked them, because they should hold their peace: but they cried the more, saying, Have mercy on us, O Lord, thou Son of David.³² And Jesus stood still, and called them, and said, What will ye that I shall do unto you?³³ They say unto him, Lord, that our eyes may be opened.³⁴ So Jesus had compassion on them, and touched their eyes: and immediately their eyes received sight, and they followed him.